

**A  
L  
T  
E  
R  
T  
O  
H  
U  
M  
A  
N  
I  
T  
Y**

**نامه به انسانیت**



Gharaei Mohammed (M. Showgh)

محمد قرایی (م. شوق)





# A Letter To Humanity

Mohammad Gharaei  
(M. Showgh)

نامه به انسانیت  
محمد قرائی (م. شوق)

A Letter to Humanity  
poems of Mohammad Gharaei for distinguished people  
written during two decades of fighting for freedom  
translated by different translators  
November 2022

نامه به انسانیت

شعرهای محمدقرایی برای انسانهای برجسته

تاریخ تحریر: درخلال دو دهه مقاومت برای آزادی

ترجمه: مترجمان متعدد

انتشار: آذر ۱۴۰۱

## **Titles**

For all of the kind hearts .....	11
To Lord Russell Johnston .....	21
To Alberto Nisman .....	24
To Senator Robert Torricelli.....	30
To François Colcombet .....	34
To Danielle Mitterrand.....	38
To Bishop Jacques Gaillot .....	42
To Alejo Vidal-Quadras Roca .....	46
TO General David Phillips .....	50
To Paula Slater .....	56
To Straun Stevenson.....	61
To Kerry Kennedy.....	66
To the Nobel Laureates.....	74
To Dr. Fichery .....	82
TO Ingrid Betancourt .....	84
AU Marie-Louret Guilloux .....	88
گل ترین.....	89
AU jeon pierre Guilloux.....	90
TO Jean-Pierre Müller .....	116
TO Patrick J. Kennedy .....	120
TO Lord Eslin.....	124
TO Paolo Casaca.....	127

TO Thomas Ridge.....	130
Former US internal minister.....	130
AU Jeannette Lefebvre .....	133
AU jeon pierre bequet .....	139
للشهيد خالد اسماعيل مهدي الحديدي.....	142
To Maurice Bouscavert.....	148
TO Sid Ahmed Ghozali.....	150
To Brian Medway.....	154
الى السيد صافى الياسرى.....	158
AU professeur jean zigler.....	161
TO Antonio Stango.....	164
الى الشهيد آية الله قاسمي.....	167
Für Prof. Dr. Rita Süßmuth .....	171
TO MS. KIRA Rudik.....	174
Part 2 .....	180
I do not want To be born .....	181
نمی خواهم به این دنیا بیایم.....	183
Oh! dear popet!.....	186
To The slaughtered of August 1988 .....	188
for An abandoned baby.....	194
Edward Carney .....	197
Thanks to Masood Farshchi .....	200





## **INTRODUCTION**

They are many. I write about those friends and supporters in the previous years and decades, with every official post or responsibility, They responded lovingly to their conscience and unwaveringly defended the Iranian Resistance and Mujahedeen. They defended the rights of the Iranian people. It was with their help that the Iranian Resistance formed a global front of awake hearts to stand up to the world of bargaining, treason and crime

## دیباچه

آنها بسیارند؛ یارانی که در سالها و دهه‌های پیشین با هر مقام و مسندی که داشتند عاشقانه به ندای وجدانشان پاسخ گفتند و بی دریغ از مقاومت ایران و مجاهدانش و از حقوق مردم ایران دفاع کردند و خسته نشدند. به یاری آنان بود که مقاومت ایران جبهه‌ای جهانی از قلبهای بیدار تشکیل داد تا در مقابل جهان معامله و خیانت و جنایت بایستد.

آنها بسیارند. این مجموعه کوچک تنها کفی آب است از دریا.

بنابراین اولین شعر را به دریا تقدیم می‌کنم و پس از آن، آن یک مشت آب را خواهید نوشید.

## FOR ALL OF THE KIND HEARTS

I live among the hearts that sing  
As laughter and sad weeping blend  
Who teach with tears of suffering  
And with each pulse mankind  
defend.

They teach what they have learned  
of late

And humbly pass through mankind's  
gaze.

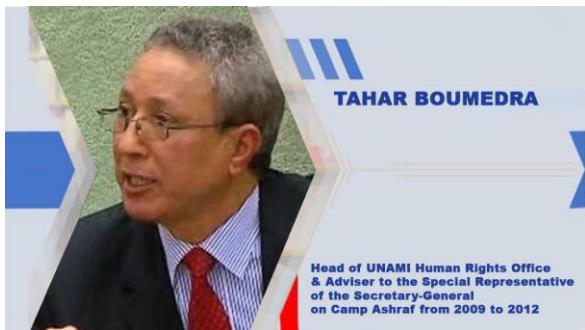
Each will the world illuminate,  
A beacon of great love, ablaze!

I speak of Earth's bright-shining light  
For which I've so much more to write  
In all of my remaining days.

## به همه قلبهای مهربان

در میان قلبهایی می‌زیم  
که هم سرود می‌خوانند  
هم گریسته‌اند و هم می‌خندند  
و هم با گریه آموزش می‌دهند  
و هم با تپش‌هایشان از انسانیت دفاع می‌کنند  
و هم می‌آموزند آنچه آموخته‌اند  
و با فروتنی  
چشمان جهان می‌گذرند از مقابل

آنها که هر کدام  
چراغی روشن در سینه جهانند  
چراغی از عشق  
من از چراغهای روشن زمین سخن می گویم  
براستی چرا برای آنان کم سروده‌ام؟  
به راستی که ازین غفلت  
بسیار خسران بار آورده‌ام.



To Tahar Boumedra

Head of UNAMI Human Rights Office  
and Adviser to the Special  
Representative of the Secretary-  
General on Camp Ashraf from 2009  
to 2012

When the martyrs fell to the ground.  
I asked who would be their voice.  
When the authorities were silent,  
too.

Indeed, betrayal and silence make the whole world a pure vulgarity. However, how this world is becoming pure again! How does everything livable again get real color? When man defines himself again?

Tahar Boumedra's words, which did not obey the conspiracy, are such words.

## **A man**

There is a man there. In his words, you see the battle of man and the devil.

In a field full of buried conspiracy figures.

Look at the grandeur of his truth in an era when lies are the most common commodity.

There is a man.

Injured by the dagger of betrayal  
In every word of his speech  
A bloody truth rises  
Like a victorious hero  
Truth strikes like blows from a sword  
Now the beautiful hero of the battle  
Comes on a troth horse  
It is going to come forward.  
And with every turn of his sword,  
burying conspiracies  
His paeans, are the words of the  
martyrs who have been unjustly  
killed in the arena.  
At a time when turning a blind eye  
has become the most common  
disgraceful custom.  
I say it to myself. Whenever he  
makes a foray,  
Rise! All stature, with your heart.



Like a horse, panting with the roar of  
passion

And yell the words of your poem

Facing the bloodstained  
contemporary world.

That is: hey! Man, here he came.

## به طاهر بومدرا

رئیس دفتر حقوق بشر یونامی و مشاور نماینده ویژه دبیرکل در مسائل مربوط به کمپ اشرف از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ وقتی شهیدان به خاک می‌افتادند، گفتم چه کس زبان آنان خواهد شد. وقتی مقامات سکوت می‌کردند، همچنین. براستی که خیانت و سکوت، همه جهان را به ناگهان به ابتدالی منزجر کننده می‌آلاید.

اما چگونه این جهان دوباره تازه می‌شود. چگونه دوباره همه چیز قابل زندگی دوباره رنگ حقیقی می‌گیرد؟ وقتی انسان دوباره خود را تعریف می‌کند. و سخنان طاهر بومدرا که توطئه را برنتابید، از این دست کلمات است.

آنجا مردیست

که در کلماتش

نبرد انسان و شیطان را می‌بینی

در میدانی

پر از پیکرهای بخاک‌افتاده توطئه

حماسهٔ صدقش را بنگر  
در عصری که دروغ  
رایج‌ترین کالا است  
آنجا مردیست  
جریحه‌دار تیغ خیانت  
که در هر کلامش  
حقیقتی خونین  
چون قهرمانی پیروز پامی خیزد.  
گوش کن!  
چکاچک شمشیر صدق را  
اینک قهرمان زیبای میدان  
بر اسبی از وفا  
به پیش می‌تازد  
و با هر چرخش شمشیرش  
توطئه‌ای را به خاک می‌افکند  
رجزهایش

کلام شهیدان به ناحق کشته است  
بر پهنه میدان  
در زمانه‌ای که  
«چشم بستن» ننگین‌ترین رسم رایج است  
به خود می‌گوییم  
هر گاه که تاخت برمی‌دارد  
تمام قامت به پاخیز  
با قلبت هم‌چون اسبی  
نفس زنان با شیهه‌های شوق  
و کلمات شعرت را  
رو به جهان خون‌آلود معاصر  
فریاد کن که: آهای!  
انسان، آمد.

۱۱ اسفند ۱۳۹۲



## TO LORD RUSSELL JOHNSTON

President of the Parliamentary  
Assembly of the Council of Europe  
from 1999 to 2002. He was a symbol  
of ethics in politics and a great  
defender of the Iranian Resistance.  
Oh you! the conscience of the  
humanity of the age  
Remain pure and eternal in the  
world

Though you are the old father of the  
Era  
Stay young, happy and fresh like a  
bud,  
A sense of honor awoke in you  
In a world that was not honest  
Your hand has removed the stain of  
treacherous stigma from the face of  
the century.

## به لرد راسل جانستون

لرد راسل جانستون رئیس مجمع پارلمانی شورای  
اروپا در سالهای ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲ بود. او سمبل اخلاق  
در سیاست و یک مدافع بزرگ مقاومت ایران بود.  
آی! وجدان آدمیت عصر  
در جهان پاک و جاودانه، بمان  
پیر دوران شدی، جوانی لیک  
شاد و شاداب چون جوانه، بمان  
در تو بیدار ماند حس شرف  
در جهانی که صادقانه نبود  
دست تو از رخ شرافت قرن  
لکه ننگ خائانه زدود

۸ مرداد ۱۳۸۷



## TO ALBERTO NISMAN

January 18 marks the anniversary of the martyrdom of Argentine prosecutor Alberto Nisman. Nisman had revealed the hidden dimensions of the mullahs' role in the AMIA building explosion in Buenos Aires. Additionally, he accused Argentina's president of secretly dealing with the Iranian regime over the case. Nisman's fact-finding, which uncovered one of dozens of



international terrorist atrocities committed by institutions of the Velayat-e Faqih, led to his death. On Sunday, January 18, 2014, Alberto Nisman's body was found in the bathroom of a house, shot in the head, with a 22-caliber handgun and a shell next to his body.

The truth told me

Tell the killers:

The world you believe in is a wreck  
Where boars can invade from all  
angles.

However, you do not know the truth  
of the world.

You do not know that its best-  
equipped army is us

With weapons you don't see

However, from the mouthfuls of the  
bloody bread you swallow

From the quietest moment you have  
been bleeding

Without any explosion, and shrapnel,  
We will blow you up.  
And you won't even be dust in the  
memories of hatred.

The truth told me that.  
As he left.  
With fiery breaths and molten heart  
And hot tear on the cheek.  
That was the moment I saw it.  
The Great Army of the world  
That is marching. In every particle of  
the day and night  
Although they do not see it.  
It is marching.  
In the kind eyes of the oppressed  
In the patience of defenseless  
mujahedeen  
In the words of Litigation's  
statements that no ear hears, except  
God.

## به آلبرتو نیسمن

۱۸ ژانویه (۲۸دی) سالگرد شهادت آلبرتو نیسمن دادستان آرژانتینی است. نیسمن ابعاد پنهانی از نقش سران و مقامات رژیم آخوندی در انفجار ساختمان آمیا در آرژانتین را افشا کرده بود. وی از طرفی رئیس جمهور آرژانتین را به مخفی کاری و معامله با رژیم ایران بر سر پرونده انفجار ساختمان آمیا در بوئنوس آیرس متهم نمود.

حقیقت یابی نیسمن که پرده از یکی از دهها مورد جنایات تروریستی بین المللی دستگاه ولایت فقیه برمی داشت، موجب جان نهادنش بر سر سوگندش گشت. روز یکشنبه ۲۸دی ۱۳۹۳ پیکر آلبرتو نیسمن در حمام خانگی پیدا شد؛ در حالی که یک گلوله به سرش اصابت کرده بود و کنار جسدش یک اسلحه کمری کالیبر ۲۲ و یک پوکه وجود داشت.

حقیقت به من گفت  
به قاتلان بگو  
جهان را  
بیغوله‌ای می‌پندارید!  
که در آن گرازها به هر سوی می‌توانند تاخت.  
اما حقیقت جهان را  
نمی‌دانید  
و این که، مسلح‌ترین ارتش گیتی  
ماییم!  
با سلاحهایی که نمی‌بینید  
اما از درون لقمه‌های نان خونینی که می‌بلعید  
از دل ساکت‌ترین لحظه‌ای که به خون می‌آلاید  
بی هیچ انفجاری،  
و ترکشی، منفجرتان خواهیم کرد

چنان که غباری در یادهای نفرت هم  
نخواهید بود.»

حقیقت این را به من گفت

درحالی که می‌رفت

با نفسهایی آتشین و

دلی گداخته و گونه‌ای، پهناب اشک داغ

آن لحظه بود که دیدم

ارتش بزرگ گیتی را

که گام می‌زند

در ذره ذره شب و روز - اگرچه نمی‌بیندش -

گام می‌زند در نگاههای مهربان مظلومان

در صبر مجاهدان بی دفاع

در کلمات بیانیه‌های تظلم

که گوشی جز خدا، به آن بدهکار نیست.



## TO SENATOR ROBERT TORRICELLI

Former Democratic member of the  
U.S. Senate

A great supporter of the Iranian  
Resistance and the lawyer of the  
MEK during Ashraf and Liberty's  
persistence

We come so enthusiastically,  
Where the winds will be astonished.  
And the gallows  
Will fall to the ground.

We shall cross all borders  
With passports of passion,  
And we'll give up our business and  
our lives so fully  
That life would prostrate us.

We will come  
Because this is our resurrection  
This is our stature.  
Border guards will be astonished  
Planes will wing out of joy  
Because they'll lead us together.  
Let the world of business see  
How vast is the world of love  
We come with a joy in the hearts of  
street children.  
With a rage from the throats of the  
executed  
Hanging ropes  
Will insult the executioners,  
Feeling our sense for screaming.  
There, we will lay all the beatings in  
one heart  
There, we will bring the stars to  
earth.

## به رابرت توریسلی

عضو سابق دمکرات سنای آمریکا  
یک پشتیبان بزرگ مقاومت ایران و وکیل مجاهدان  
اشرفی در دوران پایداری اشرف و لیبرتی

چنان با شوق می آییم  
که بادها حیرت خواهند کرد  
و تیرک‌های دار  
به خاک خواهند افتاد  
با گذرنامه‌ای از شوق  
از همه‌ی مرزها عبور می کنیم  
و چنان از کار و زندگی خویش خواهیم گذشت  
که زندگی به دست و پای ما بیفتد  
ما می آییم  
زیرا



این قیامت ماست

این قامت ماست.

مرزبانان به حیرت خواهند افتاد

هوایماها از شادی، بال در خواهند آورد

زیرا ما را به سوی هم خواهند برد

بگذار جهان تجارت ببیند

که جهان عشق چه وسعتی دارد

با ذوقی از دل کودکان خیابانی می آیم

با بغضی از گلوی اعدامی

طناب‌های دار

از حس ما برای فریاد کشیدن

به اعدامگران ناسزا خواهند گفت

آنجا همه‌ی تپشها را در یک قلب خواهیم ریخت

آنجا ستاره‌ها را به زمین خواهیم کشید.



## **TO FRANÇOIS COLCOMBET**

Founder of the French Judges  
Syndicate

I have found the definition of  
human,  
Not in philosophical studies,  
But in the eyes of human beings;  
How they looked at me.

And I recognized the pure human  
beings,  
Where the radius of the mercy and  
forgiveness  
Glowed at me from an eye.  
And I learned  
How to shed tears for others  
and fight for them.  
Do you have another definition for  
humans?  
I asked neither your name, nor your  
expertise, nor your income.  
I only saw your gaze;  
And I heard your voice;  
And I recognized your heart.  
When you read the word 'wolf' in my  
poem  
and tears welled up under your  
eyelids,  
I figured out that you are good.  
Oh, good!

## به فرانسوا کلکومبه

بنیانگذار سندیکای قضات فرانسه

من تعریف انسان را پیدا کردم.

نه در مطالعات فلسفی.

بلکه در نگاه‌های انسان‌ها.

آنجا که به من چگونه نگاه می‌کردند.

و انسان‌های ناب را تشخیص دادم.

آنجا که شعاع رحم و بخشش

از چشمی به من تابید.

و یاد گرفتم برای دیگران اشک بریزم

و بجنم

آیا شما تعریف دیگری برای انسان دارید؟

نه نامت را پرسیدم  
نه تخصصات را  
نه درآمدت را  
تنها نگاهت را دیدم  
و صدایت را شنیدم  
و دلت را شناختم  
وقتی که واژه‌ی گرگ را در شعر من خواندی  
و اشک در زیر پلکهایت طغیان کرد  
که خوب هستی! دریافتم  
ای خوب!



TO DANIELLE MITTERRAND

FOUNDER OF 'FRANCE LIBERTE'

I gave a song to the winds.  
They lost him.  
I said, "Crazy winds!  
I gave a song to the waters.  
They threw part of it into the plains  
Part of it into ponds  
Part of it to the clouds.

The sea said, "Playful waters!"  
No dirt or fire.  
They did not accept my song:  
"We either grow or burn. But we  
can't fly your hymns."  
I told the sad story of my song  
To an instrument  
A song rose  
That sat on the lips.  
I screamed:  
"Lover instruments! Lover  
instruments!"

April 4<sup>th</sup> 2021

## به دانیل میتران بنیانگذار فرانس لیبرته

سرودی به بادها دادم  
گم اش کردند

گفتم: بادهای دیوانه!

سرودی به آبها دادم

بیتی را به دشتها

بیتی را به برکه‌ها

و بیتی را به ابرها دادند

دریا گفت: آبهای بازیگوش!

نه خاک و نه آتش

پذیرای سرودم نشدند:

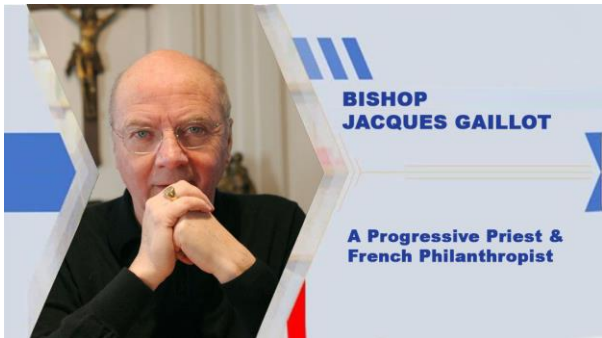


«ما یا می رویانیم یا می سوزانیم  
اما سرودهایت را پرواز نمی توانیم»

قصه غمگین سرودم را  
با سازی درددل کردم  
ترانه‌ای برخاست  
که لب به لب می‌رفت  
فریاد زدم

سازهای عاشق! سازهای عاشق!

۴ فروردین ۱۴۰۰



TO BISHOP JACQUES GAILLOT

A progressive priest and French philanthropist

A progressive priest and French philanthropist

Your kindness and me

When a heart full of kindness loves you.

A flower grows in your heart  
And when you look at it, another  
blossom blooms  
And whenever you give its flowers as  
a gift to someone  
A mouth of Kindness appears in the  
world  
And a song flies from its lips.  
And anyone who hears it  
Begins to dance  
And there will be a celebration.  
The light of his lights illuminates the  
sky  
And sweeps up darkness from God's  
earth.  
That is why I admire the hearts of  
kindness.  
Their armies prepare the world  
For a Global Celebration  
Instead of war.

## به اسقف ژاک گایو کشیش انساندوست فرانسوی

من و مهربانی شما

وقتی قلب مهربانی

به تو محبت می کند

گلی در گلدانت می روید

که چون به آن می نگری

شکوفه ای دیگر می دهد

و هر گاه

از گلهايش به کسی هدیه بدهی

دهان مهربانی

در جهان پدید می آید

که ترانه ای از لبانش پرواز می کند

و هر کس بشنود

به رقصی درمی آید  
که آدمیان به تماشایش می ایستند  
و جشنی برپا می گردد  
که نور چراغهایش  
آسمان را روشن می کند.  
و تاریکی را  
از زمین خدا می شوید  
از اینروست که من  
ستایشگر قلب های مهربانی هستم  
که سپاهیان شان  
به جای جنگ  
جشن جهانی زمین را  
تدارک می بینند.



## TO ALEJO VIDAL-QUADRAS ROCA

Spanish politician and nuclear physicist who served as a Member of the European Parliament from 1999 to 2014 and served as First Vice President of the European Parliament from 2004 to 2007.

One of the strongest and most passionate supporters of the resistance of the Iranian people.

From absence in a distant place  
It's as if we're stood face-to-face  
What once was THAT, now near at  
hand, is THIS  
You left the word "Stranger" behind  
as you drew  
Those farthest away the nearest to  
you  
Across the gap your faith surpasses  
The need for speech when melding  
minds  
And so the light you offer parts  
The clouds of doubt in fateful  
gloaming  
I find your face in looking glasses  
That tell me, seek thyself to find  
A world away. You're in our hearts  
Forever close, wherever roaming  
May 10th, 2009

## به آخو ویدال کوادراس

آخو ویدال-کوادراس روکا، سیاستمدار و فیزیکدان پرتوی اسپانیایی که از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۱۴ به عنوان عضو پارلمان اروپا خدمت می کرد و از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ به عنوان معاون اول رئیس پارلمان اروپا خدمت می کرد. او طی سه دهه یکی از قویترین و پرشورترین پشتیبانان مقاومت مردم ایران بوده است.

از دورترین فاصله نزدیکترین ای «آن» که ز بس آمده نزدیک، تو «این»ی ای رد شده از واژه بیگانگی و بعد از دورترین نقطه به این جمع قرینی بی آن که نیازی به حضور افتد و صحبت با خاطر یاران ز خود رفته، عجینی



می‌بینمت از دور که در دود و دم شک  
آن شعله ایمانی و آن برق یقینی  
در آینه کردم نظر و روی تو دیدم  
آینه به من گفت ببین! خود تو همینی  
در خانه دل زانسوی عالم تونشستی  
بیگانه ندیدیم چنین خانه‌نشینی

۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۸



## TO GENERAL DAVID PHILLIPS

Ashraf Protection Commander  
He was one of the first to speak of the  
legitimacy of the Mujahedeen globally.

For glory of your conscience  
Dedicated to General David Phillips

The old time poets  
Were known for their panegyric  
words  
And poets of the contemporary era  
Are known for their words of protest  
and dissent  
Thus no flower of admiration

Blossomed in my poems  
Amidst the darkness of deceit and  
arrogance  
Today, however my admiration  
blossomed  
In the glow – luminosity of your  
heart's honesty  
And dedicated to the bright windows  
of your heart  
You promoted the truth,  
And you became one of us, the guilty  
Because the bravery of tasting the  
wheat of truth is regarded as guilt  
That forced you to exile  
From the heavens of those who  
conceal the truth,  
With their towers and “watch”es  
And from now on  
We—in the towers of exiles of the  
world- call you  
The real human rights watch  
May the tree of your conscience  
blossom ever more  
With the flowers of pain

But I allay you with some peace of  
mind  
We too have our own world  
A world full of happiness  
In which  
The glow of conscience amidst  
darkness  
Causes an uproar of joy  
But a thousand poisonous blades of  
accusations  
Do not bring a wrinkle of pain to any  
face  
In the joy of the presence of a  
“watch” like you  
Tonight  
My heart will pray until dawn  
In admiration of humanity.

## به ژنرال دیوید فیلیپس فرمانده حفاظت اشرف

او از نخستین کسانی بود که از حقانیت مجاهدین  
در سطح جهانی سخن گفت.

به شادی وجدان تو

شاعران پیشین

به ستایش شهره‌اند

و شاعران جهان کنونی

به تقبیح و نکوهش.

از این‌روی است اگر

در تاریکی خدعه و بی‌شرمی

گل تقدیسی در شعر من نمی‌شکفت

امروز اما

آفتاب صداقت قلبت  
غنچه‌ی تحسینی را شکوفا کرد  
تقدیم دریچه‌های روشن قلبت:  
حقیقت را ترویج کردی!  
و از ما شدی  
از ما مجرمان.  
از آن که شجاعت لب زدن به گندم حقیقت  
جرمی است  
که تو را از بهشت برین حق‌پوشان  
با دیدبانان برج‌هایش  
تبعید می‌کند.  
و ازین پس  
ما تو را در برج تبعیدیان جهان  
دیدبان حقیقی حقوق بشر می‌نامیم.  
درخت وجدانت شکوفا باد  
با گل‌های دردش

اما به آرامش خاطری نیز تسکینت دهم  
که ما نیز جهان خود را داریم  
جهانی شاد که در آن  
درخشش وجدانی در تیرگی  
خود غوغایی از سرور به پا می کند  
هزار تیغۀ زهر آگین تهمت  
چینی از رنج  
بر پیشانی نمی نشانند.  
به شادباش حضور دیدبانی چون تو  
امشب  
قلبم تا سحر، به درگاه تحسین انسانیت  
نماز خواهد برد.



TO PAULA SLATER  
An American sculptor.

Create a sculpture of your loving  
heart!  
So that the most beautiful piece,  
In the world of Art can be created  
I will try hard to convey your  
kindness  
Into a poem  
For the most beautiful BUREAU in  
the world



I listened to your message and said:  
Without a doubt, LOVE  
Was the most beautiful gift from God  
That God gave to the sky.  
Unable to bear love,  
The sky just took the color of it and  
turned blue.  
Then God  
Offered it to the mountain  
Nor could the mountain bear it  
So it just borrowed its steadfastness  
and became glorious  
The sea also did not understand love  
It only took its excitement and  
became stormy  
And then god offered love to human  
beings  
The one who accepted it,  
Like you,  
Acquired a heart as vast as the sea  
A heavenly look  
And everlasting joy

Hence my request to you:  
To sculpt your own heart  
However, I find it hard to believe  
That any artist could ever capture  
that amount of love  
In one piece of art



تندیس ندا آقاسلطان. شهید قیام ۱۳۸۸ ایران اثر

پائولا اسلیتر

The photo of the statue of Neda  
Aghasoltan, a martyr of 2009, uprising in  
Iran

## به پائولا اسلیتر تندیس ساز امریکایی

تندیسی از قلب عاشق خود بساز  
تا زیباترین اثر  
در جهان هنر پدید آید.

من نیز تلاش می‌کنم  
محبت تو را شعری کنم  
برای زیباترین دیوان شعر دنیا.  
به کلام تو گوش کردم و گفتم:  
بیشک عشق  
زیباترین ودیعه خداوند بود  
که خدا آن را  
به آسمان داد.

آسمان توان پذیرش عشق را نداشت

اما، تنها رنگی از آن گرفت و آبی شد.

و خدا

آن را به کوه داد

کوه نیز یارای تحمل نداشت

تنها صلابتی از آن ربود و شکوهمند شد

...

دریا نیز عشق را نمی فهمید

اما تنها شوری از آن گرفت و طوفانی شد.

آنگاه خدا عشق را به انسان تقدیم کرد

آن که پذیرفت، چون تو قلبی دریایی

نگاهی آسمانی

و صفایی کوهوار یافت.

تندیس قلب خویشتن را بساز

اگر چه تردید دارم

هیچ هنرمندی بتواند

به آن در هیأت اثری هنری تجسم بخشد.



TO STRAUN STEVENSON

EU's top diplomat

Without a doubt, "LOVE"

I am sitting,  
Listening to the words of a man,  
And an angel begins flying,  
Repeatedly flying, circling,

Above all my existence,  
And repeats: "Without a doubt,  
LOVE"

I am sitting,  
Surrounded by enmities and hates  
Listening to a man  
Who repeatedly defends love  
And love embraces my being.

The angels begin dancing  
Above all the things around,  
Chanting a repeated verse  
That has come down,  
From the bluest throne of God:  
"Without a doubt, LOVE"

"Speak out!  
Repeatedly speak out!"  
All my existence calls  
It is probably  
My heart that calls,

Or maybe all existence calls,  
And perhaps  
That's the God who cries,  
Hated from all the enmity on his  
Earth  
Yes!

"This is the entire world that calls to  
the man:

"Speak out!

Repeatedly speak out!"

Because this is the love that speaks  
Countering all the enemies of  
humanity

"Speak out! repeat! repeat this verse

"Without a doubt, LOVE"

AUGUST 26, 2012

## به استراون استیونسون دیپلمات ارشد اتحادیه اروپا

بدون شک! عشق

نشسته‌ام و گوش می‌کنم به سخنان یک مرد  
و فرشته‌ای شروع به پرواز بر فراز وجودم می‌کند  
مکرراً می‌رقصد و آواز می‌خواند

روی تمامی وجود من

و ترانه‌اش این است:

« بدون شک این عشق است »

نشسته‌ام در محاصره کینه‌ها و نفرتها

و به صدای مردی گوش می‌کنم

که دفاع می‌کند از عشق

و عشق وجودم را فرامی‌گیرد

فرشته‌ها شروع به پرواز می‌کنند

روی همه چیز پیرامون



و ترانه‌ای را تکرار می‌کنند  
که از آبی‌ترین عرش خدا فرود آمده است و  
می‌گوید:  
«بدون شک این عشق است»  
بگو مکرراً سخن بگو  
و بی‌شک این قلب من است که فریاد می‌زند که  
سخن بگو  
و تمام وجودم فریاد می‌زند  
و شاید خداست که  
با تنفر از همه زشتیها  
فریاد می‌زند که سخن بگو  
و شاید این تمام جهان است که فریاد می‌زند سخن  
بگو  
و این ترانه را بخوان که: «بدون شک این عشق  
است»



## TO KERRY KENNEDY

The head of the Robert Kennedy Center for Human Rights in the United States. She is also an author and defender of human rights, women's rights and children's rights in more than 60 countries.

On the twenty-first anniversary of the massacre of 1988 political

prisoners at a Mujahedeen gathering in Albania on the twenty-first anniversary of the 1988 massacre of political prisoners, Kerry Kennedy prayed for Iran at the end of her speech after describing Iran's terrible situation under the rule of religious despotism, She carried a prayer with symbolic acts to remind the voice of rain on a dry land.

I wrote this poem and dedicated to her.

## **The rain of desires**

In the beginning, it was the slow  
drizzle of rain  
A beautiful scene of nature  
You were saddened by the dryness  
of my homeland  
When for dozens of times you said  
'Iran must be free'  
Your wish became a prayer

That composed a beautiful song for  
the rain  
First, it was the snaps of your fingers  
resembling the sounds of raindrops  
You portrayed the rain, and I thought  
of a rain of blood spilled  
Then the rain poured faster and  
faster  
You were describing a rain shower,  
but I thought of the spray of bullets  
in the hearts of innocents  
Then came the sounds of beating  
hands over the laps  
That resembled the sounds of  
raindrops falling inside a rainspout  
But I remembered the downpour of  
tears on the faces of mourning  
mothers  
Then you showed us the roaring  
thunder of floods, depicted by  
beating hands upon chairs  
And I remembered the roaring  
thunder of the blood of martyrs

Your actions inspired by the warmth  
of your heart for a pray for my  
country

And God heard your pray, because  
your prayer was beautiful and your  
heart full of kindness.

## به کری کندی

شرحی بر اجرای کر «صدای باران و رگبار توسط حرکات انگشتان»، و سروده‌ی «باران آرزوها» که در زیر می‌آید

مشابه این اجرا را در گزارشی از سیمای آزادی دیدم که خانم کری کندی مدتی پیش بعد از یک سخنرانی در اجتماع مجاهدان آزادی به تنهایی اجرا کردند و جابجا با آرزوی آزادی ایران همراه بود. در آن گزارش دیدم که خانم کری کندی از بارانی صحبت کرد که بر سر ایران بیارد و سیل بشود.... برای آباد کردن دشتهای خشک ایران..

من از آن الگو گرفتم و شعر زیر را نوشتم که از حرکات انگشتان دست شروع می‌شد... و چک چک باران خون قتل‌عام‌شدگان را در ذهن پروردم و تا این که این باران به طوفان خشم و طوفان دریای

مردم وصل شود... و سرانجام این سروده حاصل آن شد.

اکنون که دوستی اصل اجرای آن کر خارجی را که با حرکات انگشت و دست باران را متجسم می کنند برایم فرستاده هم آن اجرا و هم شعر را تقدیمتان می کنم.

## باران آرزوها

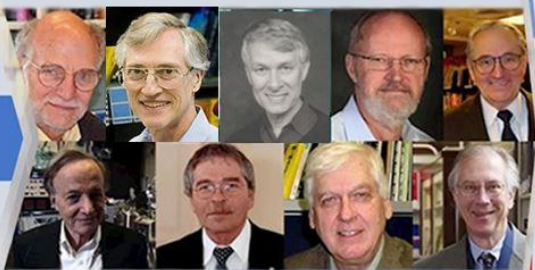
ابتدا بارش آرام قطرات بود  
تو باران را می گفתי  
من باران خون را بیادمی آوردم  
بعد باران شدید شد  
تو رگبار باران را  
با صدای کف زدنها یادآوری کردی  
من رگبار گلوله ها را بیاد می آوردم

بعد صدای باران در ناودانها را  
بخاطرمان آوردی  
با کوبیدن دستها بر زانوان  
و من ناودانهای اشک را  
بر گونه‌های مادران شهیدانمان بیاد آوردم  
آنگاه  
تو از غرش سیلها بر روی خاک یاد کردی  
با ضربات دست بر روی میزها و صندلیها  
و من رود خروشان خون شهیدان را بیاد آوردم  
که در سراسر میهن می‌خروشید  
حرکات تو تپشهای قلبت بود  
برای دعایی برای میهنم  
نمایشی بسیار زیبا  
وقتی از خشک شدن میهن من غمگین بودی  
و در دل دهها بار گفتی: ایران باید آزاد شود  
آرزوی تو دعایی شد



که آهنگ زیبایی را  
برای باران بوجد آورد  
ابتدا قطره‌ها با ضربات انگشت  
بعد دستها با کف زدن  
بعد دستها بر زانوان  
و بعد به صدا درآوردن میزها  
و خدا دعای تو را شنید  
زیرا دعای تو زیبا بود  
زیرا قلب تو زیبا بود.

The great scientists of the world, the Nobel Laureates



TO THE GREAT SCIENTISTS, THE  
NOBEL LAUREATES

To those who refused to tolerate  
injustice in this world, who did not  
differentiate between the  
objective of knowledge and that  
of human dignity and human  
rights,

Particularly to those who  
supported the Iranian Resistance  
against the religious fascism  
ruling Iran during the past 7 years.  
October 8.2020

Transcending the mysteries of the  
universe

We were joyful to seek  
With our intellectual wings spread  
out

The depths of the atom  
And molecules and cells

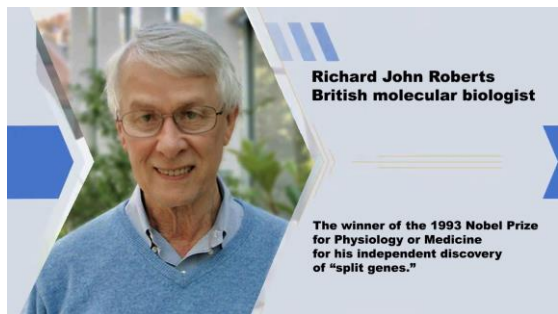
We were overjoyed  
to investigate with the power of  
knowledge  
The laws of Physics  
The amazing arena of Chemistry

And the roots of the tree of  
Economics

We are the rising branches of  
humanity's vision  
Growing over the earth's horizon  
Humanity's hands extend to other  
universes  
And black holes  
how wonderful that we found  
wonder  
in everything that produces  
awe and happiness

But  
but, we have to speak of our  
suffering, too  
We were saddened  
When on earth

a home granted to human beings  
by God  
we found evil  
with its claws buried deep into the  
hearts of human beings  
And we were not overjoyed this  
time  
But depressed  
And we rose up  
Against the earth's evil  
And so we never hesitated  
Because we kept the torch of  
human rights  
In front of our eyes  
And this was a message  
Delivered to us  
By the angel of knowledge.



## به برندگان جایزه نوبل علمی

به دانشمندان بزرگ جهان، برندگان جایزه نوبل،  
که حاضر به تحمل بی عدالتی در این جهان نشدند،  
که بین هدف دانش و کرامت انسانی و حقوق بشر  
فرقی نگذاشتند،  
به ویژه برای کسانی که طی ۷ سال گذشته از مقاومت  
ایران در برابر فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران حمایت  
کردند.

شادی ما آنجا بود که  
در فراخنای رازهای سراسر کیهان جستجو کردیم  
با بالهای اندیشه مان  
در ژرفای اتم و ملکولها و سلولها

شادیمان آنگاه بود که

که با دستهای پرتوان دانشمان  
در قوانین فیزیک، در پهنه شگفت‌انگیز شیمی  
و در ریشه‌های پیچاپیچ درخت اقتصاد کاوش  
کردیم.

ما، شاخسارهای بلند نگاه بشریت  
روئیده بر فراز زمین

و دستهای قد کشیدهٔ انسان تا کهکشانشها و سیاه‌چاله‌ها  
شگفتا که همه چیز جهان شگفت را  
شادی‌بخش و ستودنی یافتیم

اما اما.... اما..... از رنج خود بگوییم  
تنها آنجا آزرده شدیم

که در زمین،

خانه‌ای که خدا به انسان داد،

شیاطینی یافتیم

با پنجه‌هایی فروبرده بر قلبهای انسان

و ما این بار به وجد نیامدیم



جریحه‌دار شدیم!  
و علیه ابلیسان زمین شوریدیم  
ما درنگ نکردیم  
زیرا چراغ حقوق بشر را هر لحظه در مقابل چشمان  
خود دیدیم  
این پیامی بود که الهه دانش  
ما را برای آن برانگیخت.



TO DR. FICHERY

An Albanian heart doctor

The Myth of Heart and Poetry  
And at the beginning of creation,  
When the universe and its beauty  
were pounded.  
The heart, from joy, began to dance.  
And god said to him:  
"Be the caring mother of human  
organs for me!"  
It was from then on, the heart milk  
for her children turned to red  
So, the blood was found in the  
world.

## به دکتر فیچری یک پزشک قلب آلبانیایی

اسطوره‌ی قلب و شعر

... و در آغاز آفرینش  
آنگاه که هستی و زیباییهایش به تپش در آمدند  
قلب، از شادی شروع به رقص کرد  
و خدا به او گفت: از جانب من  
مادر دلسوز اندام بشر باش!  
از آن پس بود که شیر قلب،  
برای فرزندان‌ش به سرخی گرایید  
و خون در جهان پیدا شد  
مادر، که قلب بود، می دانست  
کودکان بیمار‌ش بدون پزشکان می میرند  
از این روی هر کودک‌کی که از درد گریست  
مادر زبان به ستایش عاشقانه پزشکان گشود  
و بدینگونه شعر در جهان پدیدار شد.

۶ مهر ۱۴۰۰



TO INGRID BETANCOURT

Former Colombian presidential  
candidate

We left the loves  
And we took the suffering.  
If you see that I won't use the  
word »Me«  
And "We" in my speeches  
is replaced by "Me"

That's because Instead of my  
loves,  
I think about suffering.  
Suffering belongs to all  
But love  
In our world  
is not for all!  
Since then  
I no longer want a single tree for  
myself  
And I think about the forest.  
To remove the desert that affects  
all people with its heat  
Since then I forgot my name.  
And I don't want a home and a  
single mother for myself.  
And I don't want a child for myself  
To embrace.  
Since then, I like to be a street  
That embraces the poor children.

## به اینگرید بتانکور

کاندیدای سابق ریاست جمهوری کلمبیا

ما عشق‌ها را گذاشتیم  
و رنجها را برداشتیم  
اگر می‌بینی که من از «من» نمی‌گویم  
و «ما» جای من‌هایم را گرفته  
بخاطر آن است که  
به جای عشق‌های خود به رنج‌های من‌اندیشم  
رنج‌ها از آن همه است  
عشق، از آن همه نیست!

از آن زمان است  
که دیگر تک درختی نمی‌خواهم برای خود  
و به جنگل‌ها فکر می‌کنم  
برای کویری که همه برداغی‌اش نشسته‌اند

از آن زمان است  
که نامم را فراموش کرده‌ام  
و مادری، و خانه‌ای برای خود نمی‌خواهم  
و نه کودکی  
که بر زانویم بنشیند

از آن زمان است که  
دوست دارم خیابانی باشم  
که کودکان محروم را  
در آغوش می‌کشد.



## AU MARIE-LOURET GUILLOUX

A Passionate Companion for Iranian  
Resistance in France

La plus fleur des fleurs  
Elle fleurissait les murs  
Les ports et les fenetre  
Elle brodait de fleurs le ciel et la  
terre  
Elle decrait la vue  
De fleurs d'amour  
Mais personne ne savait  
Que c'etait elle  
la fleur des fleurs



به ماری لورت گیو  
یار پرشور مقاومت ایران در فرانسه

## گل ترین

بر دیوارها گل می کاشت  
بر درها  
پنجره‌ها

و بر آسمان و زمین گل می دوخت  
نگاه‌ها را تزئین می کرد  
با گل‌هایی از عشق  
اما

کسی نمی دانست که او خود  
گل ترین گلها بود.



## AU JEON PIERE GUILLOUX

Bonjour,  
Je vous serais gré de lire cette lettre  
pour votre fille Audrey et pour  
Valentine, Antoine et Charlotte.  
J'ai cru que cette lettre était  
nécessaire pour rappeler à chacun  
qu'il y a beaucoup de choses qui se  
déroulent sous nos yeux et qu'il

convient de s'y attarder bien plus que ce que nous faisons d'habitude.

Je viens de voir une vidéo sur les rencontres de Marie-Lorette avec les Moudjahidine. Chaque regard, chaque sourire de Marie-Lorette y portent un profond message d'amour. Je me suis alors rappelé que j'ai connu les fleurs de Marie-Lorette bien avant de l'avoir connue elle-même.

C'était dans les années 1983-86. A chaque fois que je m'approchais de la Rue des Gords, tout juste au dernier tournant, j'étais captivé par les fleurs qui me souriaient depuis ce pavillon dont je ne connaissais pas encore les propriétaires. J'aurais tellement voulu m'y attarder sur les détails de ces fleurs aux fenêtres et sur les murs. C'est en cachette que

j'y jetais des coups d'œil éclairs de peur de ce que vont penser les voisins de quelqu'un qui est en train de guetter leur domicile ?

Je m'imaginai que les Auvers-sur-Oise sont des gens qui souhaitent avoir une vie tranquille. Je ne voulais vraiment pas que notre présence vienne à les perturber. C'est ce que je m'imaginai des gens de mon propre pays aussi, avant de voir, lors des événements de la révolution antimonarchiste de 1978, des communs des mortels courir devant les rafales pour que leurs compatriotes ne soient pas touchés par les balles. Cela n'avait hélas pas suffi pour me forger une expérience dans ma connaissance humaine.

J'avais aussi des préjugés sur les Français ! Je me disais que la Grande Révolution française et les héros de

la résistance antifasciste sont très, trop loin pour les Français qui ne devaient plus penser qu'à garantir une vie aisée, sans souci, sans s'occuper du voisin, surtout d'un voisin oriental en prise avec une lutte qui ne peut leur amener que des embarras.

Il a fallu vingt ans pour que je regarde autrement les gens qui m'entourent. J'ai appris que l'Humanité n'est ni occidental ni oriental, ni riche ni pauvre, ni blanc ni noir. C'est Marie-Lorette, vous, tous les voisins et tous les Auvers-sur-Oise qui m'ont inculqué cette grande leçon de la vie.

Je vous demande de lire cette lettre non seulement pour Audrey, Valentine, Antoine et Charlotte, mais aussi pour le Maire, pour les Auvers-sur-Oise, non... pour tous les

Français. Je l'avoue aujourd'hui : avant de surmonter ces idées toute faites, j'avais peur des Français ; j'avais peur des Mairies et de toutes les autres administrations françaises. Tout le monde connaît ces évènements qui m'ont bouleversé cet état d'esprit : un complot pour arrêter et extradier les résistants iraniens. Cette conspiration a duré une douzaine d'année avant d'être entièrement déjouée. Véhiculés par les pétrodollars, les auteurs de ce 17 juin voulaient faire croire à la population qu'un résistant est un saboteur, un terroriste, un criminel. Les rafles s'étaient voulues spectaculaires ! Il fallait choquer, frapper, mobiliser l'opinion. L'opinion, c'était les voisins. Ils se sont mobilisés, mais non dans le sens voulu par les conspirateurs, ni par

celui prévu par mes préjugés. Ils s'appelaient Ginette, Ginette Lefèvre, Jean-Pierre, Marie-Lorette, Claude, Dominique, Manuel qui n'abandonnait pas la casquette qu'il avait récupéré à Achraf et qui l'arborait à chaque anniversaire du 17 juin.

Les Français ont formé leurs bataillons, non contre notre présence qui aurait pu sembler encombrant pour leur vie paisible, mais contre cette machination qui niait toutes les valeurs qui ont fait la France.

Et ces bataillons ne se sont pas essouffés malgré de longues années de lutte. Leurs rangs s'élargissaient d'année en année. La Grande Dame de la France, Danielle Mitterrand, affichait le drapeau tricolore à la tête des troupes. Et puis il y a eu toutes

ces autorités locales, tous ces Maires pour qui les valeurs passent avant toute autre chose. Et ensuite : les avocats, les juristes. Suivaient les Généraux qui s'appelaient Ginette, Marie-Lorette, Jean-Pierre, vous M. Guilloux qui êtes toujours à la tête des manifestations, et bien d'autres Généraux Auvers-sur-Oise.

Tout au long de ce combat, j'étais envahi de honte des préjugés que j'avais à votre égard, à l'égard des Français. Vous m'avez appris ce qu'est l'Humanité. Quand vous êtes venus à Achraf, dans mon ignorance, je prenais ça pour au maximum un geste humanitaire. Mais vos bataillons ont vaincu mes insuffisances d'esprit. Le coup de grâce final a été tiré par Marie-Lorette.



Je suis un poète ; un poète qui prétend valser avec les mots et les sentiments, avec le sens de l'amour, avec les valeurs humaines. Quand j'ai vu les regards et les sourires de Marie-Lorette, avec tout son lot d'amour pour l'autrui, je me suis demandé pourquoi je ne percevais pas tout cet océan d'amitié, d'affection et d'altruisme ?

Je suis certain que de tout cet océan, je n'ai vu qu'une goutte. Des milliers de geste de réconfort et d'amitié, des milliers de fleurs offertes à Maryam, des milliers de lettres écrites aux autorités de la France et du monde entier, des milliers de signatures récoltés pour les pétitions, toutes les mobilisations pour les grandes manifestations, etc... sont autant de preuves

d'amour que je n'ai pas vu mais que j'imagine.

Je vous demanderais de rassembler tout ça dans un livre, non pour ma propre connaissance, mais pour l'Histoire de la France, pour les Français, pour tous les peuples du monde. Avec son regard, Marie-Lorette criait qu'il n'y a pas d'occidental et d'oriental : Nous sommes tous membres d'une même famille ; l'Humanité.

Maintenant je suis persuadé que ni la Grande Révolution française, ni les héros de la résistance antifascistes, ne sont pas morts. C'est le même sang qui a coulé dans les veines de Marie-Lorette. C'est le même sang qui coule dans les veines des Maires et des parlementaires qui sont devenus les ambassadeurs de la conscience humaine. C'est le même

sang qui a coulé dans les veines de Maurice Bouscavert, le feu Maire de Taverny que les Moudjahidine n'oublieront jamais. Le même sang coule dans les veines de bien d'autres amis français de la résistance iranienne que je ne citerais pas pour éviter que cette lettre soit trop longue. Permettez-moi donc de les résumer en un seul prénom : Marie-Lorette ; Marie-Lorette qui m'a prouvé que la conscience humaine ne disparaît jamais, que l'amour ne meurt jamais. Regardez encore une fois les vidéos de Marie-Lorette parmi les Moudjahidine ; une fois non, dix fois, cent fois. Faîtes des pauses sur les regards, sur les sourires qui envahissent le cœur de tout être humain. Pourquoi Marie-Lorette a-t-elle tant d'affection pour des voisins

si encombrant, avec toutes les rafles et toutes les troupes de police qu'ils ont attirées dans ce petit village paisible ?

J'entends la voix de Marie-Lorette qui me répète : Oui ! Pour l'Humanité, pour les valeurs humaines, pour le prix de la liberté, personne n'est encombrant. Elle insiste que ça vaut le coût de sacrifier le cours paisible de sa vie pour se précipiter au secours d'un être en détresse, aller manifester de Washington à Bruxelles, de mettre des jours et des jours pour planter des fleurs dans l'idée de les offrir pour reconforter un cœur blessé, de cuisiner des heures entières pour montrer son amour à ceux à qui on va offrir ce plat.

C'est ça la grande leçon de la vie que m'a donné Marie-Lorette. Cela me

ramène à l'allocentrisme des grands poètes de l'Histoire de la Perse. A cette occasion, je me suis permis de vous retranscrire quelques vers d'un poète iranien qui s'appelait Araghi. On dirait que c'est la même philosophie que Marie-Lorette mettait en pratique dans le quotidien :

L'amour chamboula nos vies,  
Fit de nos vies des présents,  
Il se fit paroles,  
Il se fit réflexion,  
Il se fit émotion,  
Il se fit espoir dans les tourments,  
Il redit l'histoire des bons cœurs,  
Il envahit les cœurs jeunes et vieux,  
Il apparut dans milles faces,  
Il s'afficha dans milles lieux,  
Sans domicile où s'implanter,  
Il fit racine sur tout son chemin,

Dans le chant des rossignols, la  
douceur des feuilles,  
Dans la joie des fleurs, il se fit  
parfum,  
Exaltant la terre entière,  
Il se fit passion et ravage.

## نامه‌ای به خانواده ماری لورت گیو

آقای گیوی محترم

سلام!

لطفاً این نامه را که در مورد خانم ماری لورت گیو خطاب به شما نوشته‌ام برای دخترتان اودره و نوه‌هایتان ولانتین و آنتوان و شارلوت و خانواده گرامی‌اش بخوانید.

من خیلی از شما پوزش می‌خواهم که این نامه را بعد از درگذشت خانم ماری لورت می‌نویسم. اما از یک نظر هم شاید خوب باشد که این خودش برای همه انسان‌ها یک هشدار و توجه باشد به این که به چیزهایی که پیرامونشان هست درست توجه کنند و سعی کنند دریابند که از کنار چه چیزهای با ارزشی با غفلت می‌گذرند.

موضوع این است که فیلمی خیلی کوتاه از دیدارهای خانم ماری با مجاهدین را دیدم. و نگاههای ماری که از عمق وجودش به مخاطبانش می‌نگریست و لبخندهایش، من را گرفت. و دیدم که او خودش یک عاشق تمام عیار است، بعد به یاد آوردم که قبل از این که این عاشق را بینم گلهایش را دیده بودم.

در سال‌های ۱۳۶۲ تا ۶۵ خورشیدی یعنی ۱۹۸۳ به بعد هر وقت به سمت مقر شورای ملی مقاومت در فرانسه می‌رفتم وقتی در نزدیکی آن مرکز به یک سه‌راهی می‌رسیدم گلهای خانهٔ روبرو من را مسحور می‌کرد. می‌گفتم صاحب این خانه چقدر باسلیقه است. گل‌ها از پنجره‌ها، از دیوارها، از درها... چنان زیبا تزئین شده بود که سرعت خودم را کم می‌کردم که خوب نگاه کنم.



البته دزدکی و بسیار با احتیاط، چون به من گفته بودند که در این شهرک که مجاهدین و شورای ملی مقاومت ایران مستقر شده‌اند هیچ شهروند و همسایه‌ای نباید کوچکترین آزاری از ما ببیند. و من حتی به پنجره‌های خانه‌ها و به مردم نگاه نمی‌کردم مبادا کسی گزارش بدهد که در زندگی کسی دقت کرده‌ام.

راستش، فکر می‌کردم اهالی این شهر آدمهایی هستند که فقط می‌خواهند زندگی خود را بی‌مزاحمت و حادثه‌ای بگذرانند. و همیشه از روزی می‌ترسیدم که یک اتفاقی بیفتد که همسایه‌های مجاهدین و شورا اعتراض کنند. اما همین، بزرگ‌ترین اشتباه من بود. تصور من در مورد آدمها را می‌گویم. تصور این که انسانها بیشترشان می‌خواهند یک زندگی بی‌دردسر بکنند، و هر کس که انقلاب می‌خواهد مزاحم است. این دیدگاه را در

مورد مردم خودمان هم داشتیم، اما در انقلاب ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) دیده بودم که همان مردمی که سرشان در زندگی شان بود، چگونه جلوی تفنگهای دیکتاتوری سینه سپر کردند و برای دیگران جان باختند. من اما این را تجربه دریافت‌های خودم از شناخت مردم نکرده بودم. به خصوص در مورد مردم فرانسه که زندگی‌شان مرفه‌تر از جهان سوم‌ها بود یک دید منفی هم داشتم که اینها دیگر انقلاب فرانسه یادشان رفته‌است. اهل زندگی شده‌اند..... معتقدند که هر کس باید در خانه‌اش را ببندد و زندگی خودش را بگذراند و به همسایه کاری نداشته باشد، نگذارد همسایه مزاحمش بشود، چه رسد به همسایه‌ای که از شرق آمده‌باشد و چه رسد به این که انقلابی باشد و دردسرزا.

اما بیست سال بعد اتفاقی افتاد که باعث شده الان من طور دیگری به مردم نگاه کنم. به انسان! چه غربی و

چه شرقی! چه مرفه چه فقیر... چه سفید چه سیاه... و این را مرهون کی هستیم؟ همین خانم ماری لورت. و دیگر همسایه‌های شما و شهر شما.

اگر ممکن است این نامه من را علاوه بر خودتان و بچه‌ها، در شهرداری شهر پیش شهردار و مردم بخوانید. چون این برای همه مردم آور است، نه! حتی برای همه مردم فرانسه! که از آنها و از شهردارانشان می‌ترسیدم. جدی می‌گویم! دروغ نمی‌گویم. همیشه کاری می‌کردم که کارم به شهرداری نکشد. و علتش همان دید اشتباه خودم به مردم شما بود.

آن اتفاق که دیدگاه مرا تغییر داد را، همه می‌دانند. یک توطئه برای دستگیری و استرداد و آزار و اذیت قافله مقاومت. که دوازده سالی طول کشید تا کاملاً رسوا شود. توطئه را دولت فرانسه با همدستی حکومت آخوندهای کشور خودم ریخته بودند. برای

پول. برای نفت، و می‌خواستند مردم را به همان دیدگاه غلط بباورانند که «انقلابی مزاحم مردم است». تروریست است. خرابکار است. دروغگو است. جنایتکار است. اسمش توطئه هفده ژوئن بود. با لشکرها به آن خانه که در همسایگی شما قرار داشت و به همه خانه‌های مرتبط با آن، حمله کردند و زدند و گرفتند و بردند و سوختند و... سوختیم....

اما همسایه‌ها درست برعکس دولت، و برعکس دیدگاه اشتباه من، کاری دیگر کردند. من اسم سه نفر از این همسایه‌ها را در خاطر دارم، خانم ژینت لوفور، خانم ماری لورت گیو، و آقای مانوئل ریسکز که همیشه کلاه یکی از مجاهدین اشرف را در فرانسه به سرش می‌گذاشت و در سالگردهای هفده ژوئن در جمع شما همسایه‌ها به میدان می‌آمد. بله! لشکر شما (یعنی لشکرما) هم از آن روز حمله، مثل لشکر حکومتی پلیس، حمله کرد، درست برخلاف

دیدگاه من شما آمدید که اعتراض کنید، نه به ما، نه به مزاحمان، به حکومت فرانسه و به توطئه و زدوبند کثیف.

هر سال هم لشکر شما به صحنه می‌آمد. در سالگردهای همان توطئه، و پیایی افزوده‌تر می‌شد. شهردارتان که از همان روز اول آمد، بعد خانم رئیس جمهور سابقتان و... بعد همه شما...

و هر سال که آمدید من شما را می‌دیدم، لشکر شما چند سردار داشت، در قلب لشکر همین خانم لورت را می‌دیدم و خانم ژینت را و شما آقای گیو، شما هم همیشه کنار خانم لورت می‌ایستادید.

بعد لشکرهای دیگری از فرانسه هم آمدند، لشکر حقوقدانان، لشکر شهرداران... که اگر بخواهم همه کاری که ملت فرانسه کردند باید دو جلد کتاب بزرگ بنویسم.

اما الان خیلی می‌سوزم که به شما با دید ستایش آمیزی که شایسته شماست نگاه نمی‌کردم: چون نمی‌فهمیدم که انسان چیست؟ وقتی به اشرف آمدید فکر می‌کردم حداکثر یک کار انساندوستانه است که می‌کنید. اما سال به سال آن لشکر شما به دیدگاه من هم حمله کرد؛ هر سال یک دیواره و ستون از دیدگاه غلط من را می‌شکست... آخرین سد را می‌دانید کی شکست؟ خانم لورت در فیلمی که از او دیدم.

عجیب بود که من که مثلاً شاعر هستم و باید احساس و دید انسانی و عاطفی داشته باشم در برق آن نگاههای عاشقانه و مادرانه و انسانی خانم ماری، آن عشق و شور انسانی را نمی‌دیدم. اما حالا می‌بینم که او در من تأثیر بسیاری گذاشته. حتم می‌دانم که او در میان همسایه‌ها هم بسیار تأثیر گذاشته. حتم می‌دانم که او علاوه بر حضور در مراسم سالانه

سالگرد هفده ژوئن، هزارها کار دیگر هم کرده: مثلاً شله و آش درست کرده و به خانه مقاومت ما داده: مثلاً گل رویانده و در گلدانها تقدیم خانهٔ مریم ما کرده، مثلاً این که هزاران نامه به مقامات کشورش و دنیا نوشته، امضاها کرده: مثلاً این که در گردهماییهای بسیار زیاد و بزرگ ما آستین بالا می‌زده و زحمتها می‌کشیده... دیگر نمی‌دانم... شما حتماً می‌دانید و خواهش می‌کنم همه را در یک کتاب بنویسید، نه برای من، برای تاریخ فرانسه، برای مردم خودتان... ببخشید که می‌گویم خودتان، برای مردم خودمان در کل جهان، آخر نگاه خانم ماری به من گفت شرق و غرب نکن! ما یک خانواده‌ایم!

من دیگر نمی‌گویم شما تاریخ انقلاب فرانسه را فراموش کرده‌اید، همهٔ خونهای آن انقلاب هم اکنون هست و می‌جوشد، در رگهای ماری لورت جوشید، در رگهای شهردارتان و شهردارهایتان و

پارلمانت‌رهایتان که خودشان لشکری از وجدانها شدند جوشید، در رگهای مردان سیاسی‌تان، در رگهای شهردار تاورنی موریس بوسکاور، که مرتباً کلمهٔ آزادی را با لهجهٔ فرانسوی تکرار می‌کرد، و... و... نامه طولانی می‌شود و گرنه باید تک تک شماها را نام ببرم. اما نام همه را در نام خانم ماری لورت خلاصه می‌کنم، که به من ثابت کرد انسانیت نمی‌میرد، انقلاب نمی‌میرد، وجدان نمی‌میرد، عشق نمی‌میرد، خواهش می‌کنم یکبار دیگر یا ده بار دیگر به همان فیلمهای خانم لورت نگاه کنید. وقتی به خواهر مریم ما نگاه می‌کند، وقتی به اشرفیان نگاه می‌کند، همان شعلهٔ انسانیت و وجدان جاویدان در آن می‌درخشد، بالا می‌آید و هر قلب انسانی را تسخیر می‌کند. راستی چرا آن زن، که قافلهٔ ما سالها مزاحم زندگیش شده بود و آن همه پلیس و حفاظت و سر و صدا و داد و قال و اعتصاب غذا و زدو خورد



به کوچه شما ریخت و آرامش گلهای خانه او را هم به هم زد و بارانهای صاف هوای شما را با اشکهای شماها آمیخت، راستی چرا او عاشقانه به همین قافله مزاحم نگاه می کند؟ مگر زحمت آفریدن برای کسی باعث می شود که او عاشق بشود؟ خانم لورت هر روز با نگاهش به من می گوید: بله! اگر زحمت، برای انقلاب باشد و برای آزادی و انسانیت، تو عاشق آن مزاحم می شوی، سالها برایش کار می کنی، برایش آش می پزی، گل می رویانی، به سفر می روی و در هر کجا که نیاز داشتند حاضر می شوی. و این درس خانم لورت بود که به من داد، در حقیقت او درس عرفان فرهنگ خودمان را به خودم داد، همان درس که شاعر عارف ایران قرنهای پیش هم گفته بود، اما حالا باید من آن را از نگاه و عشق خانم لورت یاد بگیرم که چگونه عشق و فدا و مجاهدت و انسانیت غرب و شرق و اینجا و آنجا ندارد، و حالا

با نگاه نوینم که مدیون خانم لورت هستم این شعر  
«عراقی» را می‌خوانم، گویی خانم لورت است که  
«عراقی» من شده‌است و به من می‌گوید:

عشق، شوری در نهاد ما نهاد  
جان ما در بوتهٔ سودا نهاد  
گفتگویی در زبان ما فکند  
جستجویی در درون ما نهاد  
داستان دلبران آغاز کرد  
آرزویی در دل شیدا نهاد  
قصهٔ خوبان به نوعی باز گفت  
کاتشی در پیر و در برنا نهاد  
دم‌به‌دم در هر لباسی رخ نمود  
لحظه لحظه جای دیگر پانهاد  
چون نبود او را معین خانه‌ای  
هر کجا جا دید، رخت آنجا نهاد

وز پی برگ و نوای بلبلان  
رنگ و بویی در گل رعنا نهاد  
شور و غوغایی برآمد از جهان  
حسن او چون دست در یغما نهاد



## TO JEAN-PIERRE MÜLLER

Maire de Magny-en-Vexin  
Mountain echoes the sound.  
Mirror echoes the light.  
You have echoed the voice of my  
innocence.  
A beautiful flower blossomed in the  
desert and its news scattered all over  
the plain.  
Wind carried its perfume.

Your courage to stand by the truth.  
It had a steeper color than roses.  
See the world

That inhales the fragrance of your  
conscience

The world has been informed. From  
Flowering of our sustainability  
We answered the question, "Who  
are you?" And we became the  
Existence

The darkness asked us, "Who are  
you?"

And we roared with ourselves.  
Against darkness, we said we were  
made of light.

Hate asked us, "Who are you?"

And we answered by the kindness of  
our hearts.

That we are made of love.

به ژان پیر مولر  
شهردار مانی آن وکسن

کوه  
صدا را پژواک می دهد  
آئینه، نور را.  
تو پژواک دادی  
صدای مظلومیت مرا  
گلی زیبا در صحرا شکفته بود  
خبرش در تمام دشت پیچید  
باد خبرچین عطرش بود.

شهامت تو که در کنار حقیقت ایستادی

از گل سرخ رنگ تندتری داشت  
جهان را بین که عطر وجدانت را استشمام می کند  
جهانی خبردار شده است.  
از شکفتن گل پایداری ما  
ما به پرسش « کیستی؟ » پاسخ دادیم! و بود شدیم.  
شب از ما پرسید کیستی؟  
و ما با خروش خویش علیه تاریکی  
گفتیم که از جنس نوریم  
نفرت از ما پرسید کیستی؟  
و ما با محبت‌های دل‌هامان  
گفتیم که از جنس عشقیم.



TO PATRICK J. KENNEDY

Former member of the United States  
House of Representative

Take Notes!

Despite the explosions,  
Despite the hanging  
Despite the cruelties  
Despite the missiles  
And the reign of violence of Satan



The dance of songs will continue  
Because God's voice is beautiful  
The flower will not be forgotten  
As the memory of the martyrs who  
are sleeping in these grounds

and love, Despite the hatred, is still  
breathing.

Take notes

The world belongs to God

And in the back of after all the cries  
of bombs. Anthem of Truth Still  
blows

The flowing blood this era.

It will still be the flowing river of the  
era.

## به پاتریک کندی

عضو سابق مجلس نمایندگان آمریکا

یادداشت کن!

به پاد انفجارها

به پاد دارها

به پاد شقاوتها

به پاد موشکها

و هیمنهٔ خشونت شیطان

رقص ترانه‌ها ادامه خواهد یافت

چرا که صدای خدا زیباست

گل از یاد نخواهد رفت

هم‌چنان که یاد و قامت شهیدانی که در این خاکها

خفته‌اند

و عشق به پاد کین هم چنان نفس می کشد  
یادداشت کن  
که جهان از آن خداست  
و در پس همه نعره‌های بمبها  
سرود حقیقت هم چنان خون جاری دوران  
هم چنان رود جاری دوران خواهد بود.



## TO LORD ESLIN

Former judge of the European Court of Justice and the Supreme Court of England and a staunch defender of the Ashrafi Mujahedeens

I'm thinking in tears.  
To come and wash.  
And take whatever there is.

All the killers  
All those who do not stand  
against this cruelty

I'm thinking of God  
When comes back again.  
And finds the heart of the human  
being  
from the collapsed buildings  
Remove the charred liver of faith  
from under the ashes.  
And rebuild The crushed word  
love  
But, my friend.  
To such a dream.  
Make a flame for me  
From your passionate eye.  
A flame that illuminate the world

## به لرد اسلین

قاضی سابق دیوان عدالت اروپا و دیوانعالی انگلستان  
و یکی از مدافعان سرسخت مجاهدان اشرفی

من به اشکی می‌اندیشم

که بیاید و بشوید

ببرد هر چه که هست هر چه قاتل

هر چه انسان که نمی‌شورد بر این بی‌رحمی

تا خدا باز بیاید از نو

دل انسانی انسان را پیدا کند از زیر بناهای فرو کوبیده

جگر سوخته‌ی ایمان را بردارد از زیر تل خاکستر

واژه‌ی له شده‌ی عشق و محبت را

پاک کند

و نگاهی از مهر بنشانند در مردمک آدمها

ولی ای دوستتا چنان رؤیایی

تو برای من از آن دیده‌ی پر شوق خودت

شعله‌ای روشن کن!

شعله‌ای مه‌رافروز.



TO PAOLO CASACA

Member of the Parliament of  
Portugal and a longtime friend of  
the Iranian Resistance

Oh! My poem!  
Stage a sit-in in a city bursting  
with screams

Because the world is rhyming per  
injustice  
Shout chants made from poems  
and disgrace  
Because the poems have lost their  
romance  
Recite your words, one after  
another  
Singing in the ear of the free  
world  
That we are sitting here on the  
street  
Fearing neither the snow nor the  
wind  
Even if the winds blow or the  
snowstorm hits  
Our bodies standing like a white  
poplar or boxwood tree  
Learn from those loving hearts  
That called on all to defend honor  
and integrity



## به پائولو کازا کا

عضو مجلس نمایندگان پرتغال

و یار دلسوز و همیشگی مقاومت ایران  
تحصن کن ای شعر در شهر فریاد  
که آهنگ دنیاست بر وزن بیداد  
شعاری بر آور تو از شعر و از عار  
که از شعر رسم تغزل بر افتاد  
بگو واژه‌هایت، به صف چرخ چرخان  
بخوانند در گوش دنیای آزاد  
که ما در خیابان، نشستیم اینجا  
نه از برف بیمی نه باکی هم از باد  
اگر باد آید، و گر سوز و کولاک  
تن ما سپیدار و پیکر چو شمشاد  
بیاموز از آن قلبهای عزیزی  
که داد دفاع از کنام شرف داد.



TO THOMAS RIDGE

FORMER US INTERNAL MINISTER

If the answer was “REGRET”  
That meant that it was needed to  
look for the answer in another heal,  
When the news was: “plains were  
burnt”,  
It meant, it’s the time for another  
rain,

When the hand of brutality whips  
the waves,  
Tell the ocean it's the time for  
another storm,  
If our souls did not rise and roar from  
the anger,  
Then, our bodies need another  
flame,  
If the devil ran in the veins of this  
land,  
Then, it's the time for another  
creation,  
Don't tell me about the depth of the  
darkness in these nights anymore,  
Now, it's the time for another bright  
sun rise.

## به تام ریج

اولین وزیر امنیت داخلی آمریکا

پرسش اگر به پاسخ «افسوس» می‌رسد  
یعنی جواب در دل درمان دیگریست  
وقتی خبر، خبر قتل دشتهاست  
یعنی زمان، زمانه باران دیگریست  
دست ستم به موج چو شلاق می‌زند  
بر گو به بحر، موقع طوفان دیگریست  
این جان اگر ز خشم نبرخاست در خروش  
تن را، نیاز، شعله‌فشان جان دیگریست  
شیطان دوید در رگ این آب و خاک اگر  
بر خاک، وقت خلقت انسان دیگریست  
دیگر مگوز عمق سیاهی این شبان  
وقت طلوع روشن و تابان دیگریست.



## AU JEANNETTE LEFEBVRE

Enseignante dévouée, militante  
inlassable des droits de l'Homme,  
défenseur acharné de l'égalité et  
des droits des femmes, poète,  
écrivain et ami fidèle de la  
Résistance iranienne

On discutait, moi et le mot  
Donne-moi l'éternité s'il-te-plait,

Me dit le mot  
Je t'écrirais en encre d'or !  
« Belle chimère » s'ameutent les  
lettres d'or au pied du décret  
royal  
« L'or ne te rendra pas éternel »

Donne-moi la magie,  
Me supplie le mot

Je puiserai dans les plus belles  
mélodies  
Tu inspireras la plus belle des  
chansons

« Oui, on te fera charmant ...  
... mais guère éternel ! »,  
répliquent les notes de musique

Et le mot exigeait toujours  
l'éternité  
J'ai cherché parmi les meilleurs  
dessinateurs

« On lui donnera les plus beaux contours ...  
... pas l'éternité », m'expliquent les doigts !

J'ai donc cherché parmi les  
poètes,  
Les mythologistes, les historiens,  
Les analystes, les orateurs,  
Les images, les voix ...  
Toujours la même réponse  
Jusqu'au jour où je tombe sur un  
amoureux :  
« Un altruisme qui donne froid au  
dos,  
« Un parfum d'une foi sans faille,  
« C'est là le secret de l'éternité ! »,  
Me dit l'amoureux, avant de  
tremper sa plume  
Dans le sang qui coulait de sa  
plaie

## به ژینت لوفور

معلم دلسوز فرانسوی، فعال فداکار حقوق بشر، مدافع  
برابری و حقوق زنان، شاعر و نویسنده و یار پرشور  
و فراموش نشدنی مقاومت ایران ،

با کلمه سخن می گفتم  
کلمه گفت:

- اگر می توانی ماندگارم کن!

گفتم که با آب طلا می نویسمش!

تذهیب های مجلل کتاب های نفیس گفتند:

سودای پوچ میرور!

از ما جاودانگی نخواهد یافت.

کلمه گفت:



- تأثیری جادویی در من بنشان!  
به سراغ زیباترین نغمه‌ها رفتم  
تا سرودی بر آورم.  
نوتها گفتند  
از ما کرشمه‌ای و لذتی در آن خواهد افتاد  
اما  
جاودانگی ای نه!  
و کلمه هم چنان ماندگاری را می‌طلبید  
به سراغ ماهرترین خوشنویسان رفتم  
انگشت‌ها گفتند  
از چرخشهای استادانه ما  
تنها جلوه‌ای زیبا می‌یابد  
اما خلودی اگر می‌طلبد، ... هیئات!  
به سراغ شاعران رفتم  
حماسه‌سرایان و تاریخ‌نگاران  
مفسران و خطیبان

تصویرها و تارهای حنجره‌ها...  
و پاسخ همان بود که بود  
تا عاشقی یافتم  
که گفت: تنها اگر از نثار  
شوری در آن افکنی  
تنها اگر از عزم و ایمان  
عطری بر آن پاشی  
جادوی جاودانگی تأثیر می‌کند  
پس آنگاه عاشق  
قلم را در خون خود فروبرد  
و نگاشت.



AU JEON PIERE BEQUET

Maire de Auver sur oise

Tu es là

Tu es là, que demander de plus?

Tu me suffis en compagnie, pour  
défier la bête,

Tu me suffis pour ma joie, mon  
bonheur,

Je siroter avec grand plaisir ce  
grand vin,  
Face à tous ces cœurs de marbre  
Me suffit un seul geste de ce  
grand cœur  
Alors que les mélodies du monde  
chantent l'honneur du mal  
Un seul coup de baguette de ton  
tambour,  
Suffit largement pour me fasciner,  
moi.

## به ژان پیر بکه

او مدت ۲۵ سال، به ویژه در وقایع توطئه ۱۷ ژوئن سال ۲۰۰۳ شهرداری اورسوراواز را بعهده داشت.

تو هستی

تو هستی از جهان شرفی بیشتر نمی خواهم

به جنگ دد، من از تو صفی بیشتر نمی خواهم

تمام شادی و شیرینی جهان در توست

از این شراب ناب کفی بیشتر نمی خواهم

پر است بحر جهان از قلوب سنگ شده

ز جنس قلب تو صدفی بیشتر نمی خواهم

چو سازهای جهان کوک با ستم شده است

ز شور نغمه تو دفی بیشتر نمی خواهم

## شهيد خالد اسماعيل مهدي الحديدي

خالد اسماعيل مهدي الحديدي  
ساكن بعقوبه در استان ديالى عراق بود



## لشهيد خالد اسماعيل مهدي الحديدي

أمضى خالد اسماعيل مهدي الحديدي من أهالي بعقوبة بمحافظة ديالى في العراق كل وقته في الدفاع عن أشرف، وملء جزءا كبيرا من الفجوة الحاصلة بقلّة تحركات مجاهدي خلق ملييا احتياجاتهم بالاتصالات والتواصل مع العراقيين عندما كانت أشرف محاصرةً من قبل دمية ولاية الفقيه العميلة وهي حكومة المالكي.

وهدد مرتزقة نظام الملالي "خالد" بشكل  
مرارا لكنه أصر على تكثيف جهوده.  
وفي النهاية أسنشهد برفقة ١٠ أفراد من  
العمال العراقيين في إنفجار حافلة عمال  
على الطريق المؤدية من الخالص إلى  
مدينة أشرف في ٢٩ مايو ٢٠٠٦ على  
يد عملاء نظام الملالي.

## قصيدة في وصف الشهيد خالد إسماعيل مهدي الحديدي

يا خالد! لقد حاصرونا!

يا خالد!

لقد فجروا محطة المياه

يا خالد! أحضر العمال لمساعدتنا

هكذا هو خالد ... صديق ومساعد

موجات من الشكر والتقدير

ليسوا لديهم القدرة على التعبير عن مشاعرنا

عندما يمر خالد بين الأسلحة والقنابل  
المزروعة على جانبي الطريق  
دون خوف من الشظايا والرصاصات  
يا خالد! يا خالد!

لا يزال اسمك ينبض في أغنية الامتنان لأشرف  
وتتردد أغنية الشكر والتقدير على السنة ضمائرنا



## بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ



مهدى الحديدي



مهدى الحديدي



مهدى الحديدي



شهيد خالد اسماعيل مهدي



مهدى الحديدي



مهدى الحديدي



مهدى الحديدي



مهدى الحديدي



مهدى الحديدي



مهدى الحديدي



مهدى الحديدي

لقد نعتيز هؤلاء الشهداء العمال العراقيون في عداد شهداء مجاهدي خلق في مدينة كربلاء.  
دماء المجاهدين و دماء الشعب العراقي الشرف بسك بيد عتر واحد. النظام الحاكم في ايران الذي علي  
و شك المفروض بمترزم علي اختلاف اجواء الرعب و الخوف لاسكات نداء الحرية لشعب العراقي و الايراني.  
و لكن هيهات منا الذلة

## شهيد خالد اسماعيل مهدي الحديدي

خالد اسماعيل مهدي الحديدي ساكن بعقوبه در  
استان ديالى عراق بود. او تمامي وقت خود را صرف  
دفاع از اشرف كرد، او در شرايطي كه اشرف در  
محاصره دولت دست نشانده ولايت فقيه، يعني مالكي

بود بخش بزرگی از خلاء تردد مجاهدین و تامین  
نیازهای ارتباطی آن را با عراقیان پر می کرد.

مزدوران رژیم آخوندی بارها خالد را تهدید کردند  
ولی او بر تلاش خود می افزود.

سرانجام در تاریخ ۸ خرداد ۱۳۸۵ در انفجار اتوبوس  
کارگران در جاده خالص به اشرف توسط  
مزدوران رژیم به همراه ۱۰ کارگر عراقی  
بشهادت رسید.

خالد!

ما را محاصره کرده اند

خالد!

موتورخانه آب را منفجر کردند

خالد!

کارگران را به یاری بازوهایمان بیاور  
خالد چنین است  
خالد چنان است  
خالد... یار است یاور است

امواج امتنان  
یارای بیان احساس ما را ندارند  
وقتی خالد  
از میان سلاحها و بمبهای کنار جاده‌ای  
عبور می‌کند  
بی هراس از ترکشها و تیرها  
خالد! خالد!  
نامت در سرود امتنان اشرف  
هم چنان می‌تپد  
و ترانهٔ تقدیر  
بر لبهای وجدانهایمان تکرار می‌شود.



TO MAURICE BOUSCAVERT  
Mayor of Taverny, France

Seems, love has taken you along to  
the end  
and put you at the top of the story  
You reached the apex,  
On the wing of love  
And drove ahead by the motion of  
this passion  
Thus, love thrived your eager  
You became the aura,  
spread by love  
moment by moment.

## به موریس بوسکاور

شهردار شهر تاورنی  
دوست مجاهدین اشرفی و مقاومت ایران

گمانم عشق تا آخر کشاندت  
تو را بر تارک دفتر نشاندت  
به بال عشق، تو تا اوج رفتی  
هماره جنبش این شوق، راندت  
بدینسان عشق، شوق آمیز کردت  
دمادم عطر گشتی، او فشاندت



TO SID AHMED GHOZALI  
Former Prime Minister of Algeria

Winds are nameless  
So are stones  
And trees  
Grow in ignorance  
They stand, and die

Only you  
Sign your own meaning!

The song of the river  
Is the legacy of the rain  
Not the product of water drops or  
little waves  
The screams of thunder  
Are the spontaneous sneezes of  
clouds  
As they blindly move together in a  
pack  
The wind  
Leads them everywhere, wandering  
Without a beginning, without a  
destination  
It is you who chooses your songs and  
speeches  
Who plants them consciously  
On the leaves standing on hearts  
And you give revelations in words  
Like God

به سید احمد غزالی  
نخست وزیر پیشین الجزایر

بادها بی نام اند  
سنگ ها نیز  
درخت ها  
در ناهوشیاری خویش  
می رویند،  
می ایستند، می میرند.  
تنها تو  
معنی خود را  
بر خویش می نویسی!

آواز رود  
میراث باران است  
نه حاصل اندیشکاری قطره ها، یا موجکها.



فریاد رعد  
عطسه بی خواست ابرهاست  
در عبور کور گله‌واری  
که چوپان بادشان  
بی مبتدا و منتهایی، می چرخاند،  
می چراند! به سرگردانی.  
تنها تو سرود و خطابه خود را  
گزینشی خود آگاه می کنی  
بر برگ دل  
و پسانگاه  
حرف حرف،  
بر خویش وحی می کنی  
چون خدایی.



TO BRIAN MEDWAY

An Australian priest

I believe that we even drink water  
with mutual remembrances  
Cheers to each other, although never  
I have not lived with you!

I believe that when relying on each  
other's names,  
We rely on the world!

And we walk on its roads,  
You have found the honor of the  
world  
And I found your love!

And in the moment of sight,  
We only repeated one name  
“Human”,  
Although if we lived in the most  
distant lands!  
And you know that  
If on the ground  
We endure life,  
That's why!  
We have found out  
To the roots of God on earth,  
And we rely on the stems of love!

به براین مدوی

کشیش استرالیایی

و از پشتیبانان پرشور مقاومت ایران

بر این یقینم که

آب را

با خاطره هم می نوشیم

به سلامتی یکدگر

اگر چه هیچگاه

با تو نزیسته‌ام

بر این ایمانم که

با تکیه به نام یکدیگر

بر جهان تکیه زده‌ایم

و بر جاده‌های آن گام می‌نهیم

تو شرف جهان را یافتی

و من عشق تو را

و در لحظهٔ آشنایی

تنها یک نام را تکرار کردیم: انسان!

اگرچه هر یک

در دورترین سرزمینها بسر می بردیم

و تو نیز می دانی که

اگر بر زمین

زندگی را تاب می آوریم

از آن روست که

به ریشه‌های خدا در زمین

پی برده‌ایم

و بر ساقه‌های عشق

تکیه می کنیم.



الى السيد صافي الياسري

كاتب العراقى الحامى للمجاهدين الاشرفيين

لغز النهرين: كارون و دجلة

ربما حمل نهر كارون الساري للقرون  
ويجري متدحرجاً نحو  
البحر

نباءً حديثاً في ثنايا موجاته الهادرة

وربما حملت دجلة التي لعدة قرون  
تزحف برافدها نحو البحر  
كلامًا جديدًا في صمت مياهها المتدافقة

وربما الرافدان المتجهان صوب  
الشرق  
دجلة وكارون  
تترنمان قصيدة المحبة.... بلغة المياه

ربما هذان الصديقان الشرقيان  
دجلة وكارون  
تغنيان من صميم،.... أنشودة وحدة اللغات  
وربما تضيء في عيون أطفال.. بشاطئي النهر  
وهم ممتدين ايديهم بعضهم للبعض برسم  
التعارف  
نجمة ساطعة من الحب والعون.

به صافی الیاسری  
نویسنده شریف عراقی و یار وفادار اشرفیان  
راز کارون، راز دجله

شاید این کارون که چندین قرن،

می‌خرامد رو به دریا  
درخروش موجهای خویش، دارد یک پیام نو  
شاید این دجله، که چندین قرن  
می‌گشدد تن سوی دریا  
در سکوت آبهای خویش، دارد یک کلام نو  
شاید این دو رهسپار شرق،  
دجله و کارون،  
با زبان آب می‌خوانند، شعر مهربانی را  
شاید این دو یار شرقی،  
دجله و کارون،  
در سرودی ناب می‌خوانند، شعر همزبانی را  
شاید اندر دیدگان کودکانی، در دوسوی شط  
که بهر یک‌دیگر، افشانده دستان را، به رمز آشنایی  
کوکبی از مهر و یاری هست.





## AU PROFESSEUR JEAN ZIGLER

Former Deputy Chairman of the  
Advisory Committee of the United  
Nations Human Rights Council

Tu as été ami avec Che  
Avec Kazem  
Avec l'amitié  
Et aussi l'amour

Ami des sangs versés pour rien  
Ami des cris étouffés dans le sang  
L'ami de mes vers  
Et je me demande  
Que deviendra le monde sans toi ?  
Désormais  
Les enfants du monde  
Se flatteront de leur amitié  
Ils se rappelleront dans leurs  
courriers :  
Tu as été ami avec Jean, Jean Ziegler  
Tu as été ami la révolution  
Ami avec tout être humain, qui est  
libre...

## به پروفیسور ژان زیگلر

معاون پیشین کمیته مشورتی شورای حقوق بشر ملل

متحد

تو دوست چه گوارا بوده‌ای  
تو دوست کاظم بوده‌ای  
و دوست دوست داشتن  
دوست عشق، دوست خون به ناحق ریخته  
فریادهای بسته شده  
تو دوست شعر من بودی  
و نمی‌دانم جهان بی تو به کجا خواهد رفت  
از این پس فرزندان جهان  
به همدیگر افتخار خواهند کرد  
و برای یکدیگر خواهند نوشت  
تو دوست ژان زیگلر بودی  
تو دوست انقلاب بودی  
تو دوست انسانی که آزاد باشد...



TO ANTONIO STANGO

President of the Helsinki Watch  
Human Rights Association of Italy

You speak Italian,  
I hear Persian  
You are the resident of my land,  
I live in your land  
What to see and name the land!!  
You help me from afar,

I feel the presence of your hand  
You walk in the distance  
I also walk shoulder to shoulder with  
you  
Is there a gap! or a question!  
They like to find an interpretation for  
magic  
While, I only wish to interpret the  
magic of your heart.

## به آنتونیو استانگو

رئیس انجمن حقوق بشری «هلسینکی واچ» ایتالیا

تو به ایتالیایی سخن می گویی  
من به فارسی می شنوم  
تو ساکن سرزمینی،  
من ساکن سرزمین تو  
تا سرزمین چه باشد؟!  
تو از دور به من کمک می کنی  
من از نزدیک دست تو را حس می کنم  
تو در دوردست راه می روی  
من دوش به دوش تو  
آیا فاصله ای وجود دارد؟  
و هیچ پرسشی؟  
دوست دارند برای جادو تفسیری بیابند  
حال آن که  
من تنها دوست دارم  
جادوی قلب تو را تفسیر کنم

## آيت الله قاسمي

اغتيال إرهابيو خامنئي رجل دين عراقي  
في العراق؛ بسبب دعمه لمجاهدي خلق  
و سكان أشرف، ونال شرف الاستشهاد



## الى الشهيد آية الله قاسمي

وكان يعيش في أرض مليئة بالقتلة  
في الارض توجد فيها الكثير من الشياطين

كان يمر بين القتلة  
مثل الملاك في أرض أهل قابيل  
كيف عبر بين الخناجر المسلولة من الغمد بدون  
خوف؟

لقد جاء إلى أرضنا الملتخة بالدماء

لكي يكون شاهداً على حقيقتنا التي لا تسر عدو  
ولا حبيب  
ولا يزال هناك سؤال عالق على لساني:  
كيف كان ينتقل في مدينة الخناجر المسلولة من  
أغمارها  
دون خوف من تقطيعه إرباً إرباً؟  
الحقيقة هي أنه لم يتم تقطيعه إرباً إرباً، وهذه هي  
إجابتي.



## به آیت الله قاسمی

یک روحانی عراقی که به خاطر حمایت از مجاهدان  
اشرفی توسط تروریستهای خامنه‌ای در عراق ترور  
شد و به شهادت رسید.

در سرزمین قاتلان بیشمار می‌زیست

در سرزمین شیاطین

فرشته‌وار

از میان قاتلان می‌گذشت

در سرزمین قابیله‌ها

چگونه بی‌هراس

در میان خنجرهای از نیام کشیده

عبور کرد

به سرزمین خونین ما آمد

تا حقیقت تکه تکه شده‌ی ما را  
گواهی باشد

هنوز پرسش‌م باقی‌ست  
چگونه در شهر خنجرهای آخته  
بی‌سپر رفت و آمد می‌کرد  
بی‌هراس از تکه تکه شدن

شاید پاسخ من این حقیقت باشد  
که او  
تکه تکه نشد.



## FÜR PROF. DR. RITA SÜSSMUTH

Ehemalige Sprecherin des Deutschen Bundestages

Im Land der Kaufleute

Ich war auf der Suche nach Liebe

Sehr verliebt, habe ich es nicht gefunden

Diejenigen, Lieb zu sein handeln

Im Land der Politiker  
ich es nicht habe „Sehr verliebt  
gefunden  
Mit dem Kräfteverhältnis der Liebe  
zu leben

Im Land der Technologen  
ich es nicht habe „Sehr verliebt  
gefunden  
Zu wissen, wie man liebt

Du du selbst  
Bist zu uns gekommen  
Aus dem Land des Handels und der  
Politik und der Technik  
Und du hast wirklich alle überrascht

## به پروفیسور ریتا زوسموت رئیس پیشین مجلس فدرال آلمان

در سرزمین تاجران دنبال عشق گشتم  
بسیار عاشق نمی یافتم

که عشق بخرند و عشق بفروشند

در سرزمین سیاستمداران دنبال عشق گشتم  
بسیار عاشق نمی یافتم

که با تعادل قوای عاشقی زندگی کنند  
در سرزمین فناوران

بسیار عاشق نمی یافتم

که فنون عشق ورزیدن بدانند

تو خود به سراغ ما آمدی

از سرزمین تجارت و سیاست و فنون

و حقیقتا که همه را به حیرت افکندی



## TO MS. KIRA RUDIK

Member of Ukrainian Parliament,  
Leader of Political party Golos,  
former CEO of Ring Ukraine

Dedicated to the will and love of the  
Ukrainian people for freedom and  
resistance

Присвячується волі та любові  
українського народу до свободи та  
опору

Greetings of the world to the  
revolution again

Світ знову вітає революцію  
Greetings of the world to the hymn  
and the star

Світ вітає гімн та зорю  
To the determination of the  
Ukrainian people and their patriotic  
love

За рішучість українського народу та  
його патріотичну любов

To the zeal in front of the army of  
wilds

За завзятість в бою проти армії  
дикунів

Oh, kisses flowed from every corner  
of the earth

О, поцілунки летять з усіх куточків  
світу

To kiss the rosy face of zeal and faith  
Цілувати рум'яне обличчя  
пристрасті та віри  
Oh, hearts praised the love of being  
О, серця славлять любов до буття  
Resisting from the bottom of the  
heart and the soul  
Опір із глибини душі та серця  
To the noble hands that caught the  
weapon  
До благородних рук, що схопили  
зброю  
The lips of all the people of the world  
Губи всіх людей світу  
kissed the mother and the father  
who dug trench with paw  
цілують мати та батька, які риють  
окопи долонями  
the girl who wore uniform like lions  
дівчину, яка носить форму, як  
левиця  
the love of a free nation to its flag



любов вільної нації до свого  
прапора  
red blood dripped from the mouth of  
the arteries  
червона кров лється з гирла  
артерій  
Oh, the world that was dormant in  
silence and submission  
О, світ, який дрімав у тиші та  
покірності  
Look, what the love does in the time  
of storm!  
Дивись, що робить кохання під час  
бури!  
If your zeal and your love are  
sacrifice and faithfulness  
Якщо ваше прагнення і ваше  
кохання - це жертівність і вірність  
The whole world stands with you  
Весь світ із вами

## به اراده و عشق مردم او کراین برای آزادی و پایداری

به انقلاب سلامی دوباره کرد جهان  
سلام‌ها به سرود و ستاره کرد جهان  
به غیرتی که به جاماند پیش فوج ددان  
چه بوسه‌ها که روان شد ز هر کران زمین  
که بوسد آن رخ گلگون غیرت و ایمان  
چه قلبها که ستودند عشق بودن را  
به جای ماندن و سنگر گرفتن از دل و جان  
به دستهای شریفی که بر سلاح نشست  
زدند بوسه لبان تمام خلق جهان  
به مادر و پدری که به پنجه سنگر کند  
به دختری که به تن کرد جامه چون شیران  
به عشق ملت آزاده‌ای به پرچم خویش

که خون سرخ فشانند از دهان سرخ رگان  
نگو که خفته جهان در سکوت و تن دادن  
ببین که عشق چه‌ها می‌کند گه توفان  
اگر که غیرت و عشقت فدا و راه وفاست  
به پیش پای تو برپا شود تمام جهان.

# PART 2

## Examples of The Pains of My Homeland Iran

The pains that awake consciences of  
the world came to aid of the Iranian  
Resistance to eliminate them.

نمونه‌هایی از دردهای ایران  
که وجدانهای بیدار جهان برای از بین بردن آن به  
کمک مقاومت ایران آمدند



نمی خواهیم  
به این دنیا بیایم

## I DO NOT WANT TO BE BORN

I do not want to come to this world  
I do not want to be born  
No cradle for me since  
I'm naked,  
I feel cold  
I do not want to come to this world  
The world that its people  
Find me bare, someone sold  
I do not want to come to this world  
To live in a cardboard box  
Being abandoned  
And grow old  
I do not want to come to this world

In the world that my mam had  
nothing for me  
I don't want to be alive  
And come to you to see  
Such an ugly world, In which,  
Hunger dominate you, young and old  
Oh God, if this world is like this  
Do not open my eyes  
This life is nothing but shame  
No shelter no milk and no aim  
Do not open my eyes oh my God  
My mom is gone and someone came  
And told me I was the same  
Victim of cruelty, victim of game  
You and me and millions should  
suffer this pain  
Pain of injustice and inhuman shame

Oh God,  
I do not want to be born  
I do not want to come to this world  
My mam is gone and no one came  
There is nothing in this world but  
shame

## نمی‌خواهم به این دنیا بیایم

بر اساس گفته‌ی شهروندان بندر عباسی این کودک نوزاد روز چهارشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۳ در یک کارتن در کنار خیابان رها شده بود. مردم می‌گویند به علت گسترش فقر بسیاری خانواده‌ها نمی‌توانند نیازهای فرزندان نوزاد خود را تأمین کنند، و آنان را در کنار خیابان رها کرده‌اند. این تنها یک نمونه از بیشمار است.

نمی‌خواهم به این دنیا بیایم  
به دنیایی که گهواره ندارد  
بین مامان چطوری گشته ناچار  
مرا در کارتن اینجا گذارد  
اگر دنیا چنین جای بدی هست،  
چنین بودن که نامش زندگی نیست!

اگر از اولین روزش چنین است  
تمام آن به جز شرمندگی نیست  
خدایا چشمهایم را مکن باز  
همان بهتر بمیرم هم از آغاز  
نه شیرم می دهد کس از سر مهر  
نه دستی بر سرم هست از سر ناز  
نمی دانستم این جور است دنیا  
من از اوضاع آن آگه نبودم  
ندانستم می افتم زیر پاها  
و گرنه خویشتن را کشته بودم  
کسی با من بگوید وضع اینجا  
چرا اینجور خراب اندر خراب است  
مگر اینجا خدا حاکم نبوده ؟  
که این جور زشت و تلخ و بی حساب است  
چرا هر کس مرا می بیند اینجا  
به زیر لب کند لعنت به دجال؟



و گوید هر چه بدبختی ست از اوست  
وز او گشته پدید این روز و این حال  
خدایا اشتباهی آمدم من؟  
نمی دانم که اینجا در کجایم  
اگر دنیاست این من را بمیران  
نمی خواهم به این دنیا بیایم



**OH! DEAR POPET!**

For the homeless children after the  
earthquake  
Oh! My dear poppet! The window is  
destroyed today  
All of Iran is ruined completely

Oh! My poppet! The stones rushed in  
through the window

Oh! My poppet! Moreover, all of the  
garden and sprouts were crashed

Now! My poppet! my mom is buried  
under soils

عروسک! پنجره ویران شد امروز!

خراب اندر خراب ایران شد امروز

عروسک! سنگ آمد توی خانه

عروسک! له شده باغ و جوانه

عروسک! مادرم در زیر خاک است

پدر از غصه و غم سینه چاک است



## TO THE SLAUGHTERED OF MASSACRE IN AUGUST 1988

To the thirty thousand heroes executed in the massacre of 1988 in Khomeini's fatwa in Iranian prisons. In the rule of Velayat-e faqih. Most of those prisoners were arrested for supporting MEK. They accepted death but did not surrender to Khomeini.

Oh! Heroes!  
We shall begin everything with your  
names,  
Our songs, our children's songs and  
the march of people's army  
On the anniversary of victory

And we will make you as eternal  
symbols

Word to word  
In our books  
In the fountains of our cities  
And no name of you, the braves, will  
be Omitted

The names of the jailers  
Color of ropes  
And the shape of the four corners  
From every corner  
We will gather

We will register  
In every corner of cur his ability to  
memory  
We will register.

We will convert the hearts  
And the eyes and the arms to  
memory  
To be able to remember your names  
And the color of each moment of the  
nights  
That was spent in the corridor of  
death.  
Every twist on your body  
Hanged in the dirty paws of the rope  
We remember your names  
Like the festive clothes of the  
patriotic heroes  
In the middle of battlefields  
We remember

## به قتل عام شدگان مرداد ۱۳۶۷

همه چیز را  
با نام شما آغاز خواهیم کرد  
قهرمانان!

سرودهایمان؛  
و ترانه‌های کودکانمان را  
مارش‌های ارتش مردم را  
در سالروز پیروزی  
و شما را  
واژه واژه  
در کتابهایمان  
در فواره میدان‌های شهرهایمان  
جاودان خواهیم کرد  
دلوران!  
هم‌چنان که اینک

هیچ چیز را  
از قلم نمی‌اندازیم:  
اسامی جلادان،  
رنگ طنابها،  
و شکل چهارپایه‌ها را  
از هر گوشه  
گرد می‌آوریم  
و در حافظهٔ توانای خویش  
ثبت می‌کنیم  
قلب‌ها را  
بازوها  
و چشمها را  
به حافظه تبدیل می‌کنیم  
و به خاطر می‌سپاریم  
به خاطر می‌سپاریم نامهای شما  
و رنگ لحظه لحظهٔ شب‌هایی



که در راهروهای مرگ گذشت  
هر پیچ و تاب پیکر سرفرازتان  
- آویخته از پنجهٔ بیرحم طناب را -  
هم چون سرخ‌ترین جامه‌های قهرمانان میهنی  
در میانهٔ میدان‌های نبرد  
به یاد سپرده‌ایم.

## FOR AN ABANDONED BABY

In a trash can in front of Mahshahr  
Hospital.

4/4/2016

A baby in a trash bag was left in  
front of a hospital in Mahshahr.  
Due to intolerable misery and  
poverty caused by mullah regime,  
some mothers as a pis aller, put their  
kids away on the streets. This is an  
inauspicious result of mullahs in Iran.

This is the street that speaks!

Listen!

This is the street that speaks!

"Sleep my little baby!"

Lay your head on my arms

Although I can't protect you from  
harms

Now you can have a mother  
Of course, I can't be a good one for  
you  
However, it is several years that I  
have this job, and do this for kids like  
you  
Sleep my Baby  
Of course, I can't be a good mother  
in this drama  
However, I can understand you and  
your lost mama  
I can understand her fate so dark and  
grey  
Because I am trampled and  
distressed every day too  
And feel cold during the nights,  
Witnessing misery and brutish under  
the lights  
Sleep my Baby  
In my arms, and die  
Maybe tomorrow someone asks why

Then I shall tell to the world, your  
story  
With my doleful cry  
Sleep my Baby, and die



## EDWARD CARNEY

To dear Edward Carney with deep appreciation for his efforts to give more rhyme to the translation of some of the poems in this book

You see how poetry projects itself everywhere

From millions of houses and streets  
To find a heart  
So it can be made more meaningful  
We were always told  
Poetry is not translatable  
But now  
You see that the poem --  
It is the language of hearts  
So, say hello,  
With the same language  
To a heart that helps you to express  
your feelings more eloquently

## تقدیم به ادوارد کارنی

و تقدیر از تلاشش برای گویاتر شدن ترجمه بخشی  
از شعرهای این کتاب

می‌بینی چگونه شعر

خود را به آنسوی همه جا پرتاب میکند

تا از میان میلیون‌ها خانه و کوچه

قلبی بیابد که گویایش کند

همیشه می‌گفتی شعر ترجمه‌پذیر نیست

اما اینک می‌بینی که شعر

زبان قلبهاست

پس با همان زبان

به قلبی که شعرت را گویاتر بیان می‌کند

سلام کن!

۱ آذر ۱۴۰۱



## THANKS TO MASOOD FARSHCHI

My first inspiration for praising humanity in poetry was Masoud Farshchi. He translated my first poem to General Phillips.



After that, these poems were written and translated by dear Masoud and my good friend Shahram Kia during two decades work. I have written some of them right after listening to a lecture; as the poem for Strawn Stevenson, some were written at the behest of a friend, similar to the poem Masoud asked me to write as a tribute to Paula Slater. Some poems are properly addressed to a character, but I chose some of them out of my best poems.

The translations of these poems were also collective works. Some poems were translated by Masoud Farshchi, whose eyes filled with tears whenever he spoke to me about pain, love, or the glory of sacrifice. Poems that were in French for some figures were translated into French by some friends, as well as

translating to other languages. In arranging the photos in this book, I got help from another dear friend. I think all of them who helped me in this collective work will honor and allow me to thank our late friend Masoud Farshchi, whose heart was amazingly kind.

## تشکر از مسعود فرشچی

نخستین الهام بخش من برای ستایش انسانیت به زبان شعر، مسعود فرشچی بود. هم او اولین شعرم برای ژنرال فیلیپس را ترجمه کرد.

پس از آن این شعرها در درازای دو دهه پایداری سروده شدند و توسط مسعود عزیز و دوست خوبم شهرام کیا ترجمه شدند. برخی از آنها را درست پس از تماشای یک سخنرانی نوشته‌ام؛ مانند شعر تقدیم شده استراون استیونسون، برخی با سفارش دوستی نوشته شد؛ مانند شعری که مسعود از من خواست برای پائولا اسلیتر تقدیری بنویسم تا برایش بفرستد. برخی شعرها درست خطاب به یک شخصیت شده، اما برخی را از میان بهترین شعرهایم برای تقدیم به شخصیتی برگزیدم.

ترجمهٔ این شعرها نیز یک کار جمعی بوده. چند شعر را مسعود فرشچی که هرگاه از دردی یا از محبتی یا از شکوه فداکاری‌ای با من صحبت می‌کرد چشمانش پراشک می‌شد ترجمه کرد. شعرهایی که برای برخی چهره‌های فرانسوی بود توسط یاران مسلط به فرانسوی ترجمه شدند. همچنین است در مورد سایر زبانهای دیگر. در طراحی عکسها هم از دوست عزیز دیگری کمک گرفتم که فکر می‌کنم همهٔ آنها که در این کار جمعی کمک کردند استقبال خواهند کرد که بعنوان نمایندهٔ همهٔ آنها، تنها از یار در گذشته‌مان مسعود فرشچی تشکر کنم که قلبش بطور شگفت‌انگیزی مهربان بود.

